

ما می گوئیم:

۱. مرحوم شیخ در مورد «وصل شعر» به سبب وجود روایت عبدالله بن حسن و سعد اسکاف حمل به کراهت

کرده است ولی در مورد سایر موارد، ایشان دلیل برای حمل روایات بر کراهت را چنین برشمرده است:

الف) اطلاق روایت سعد اسکاف در جواز تزیین.

ب) اتحاد سیاق بین واصله و بقیه موارد.

ج) اولویت حمل بر کراهت از تخصیص.

د) اگر حمل بر کراهت نکنیم باید روایت نبوی را حمل بر صورتی کنیم که مقام تدلیس است (یعنی آن را از

اطلاق خارج کنیم) و این خلاف ظاهر اطلاق است.

۲. در تأیید جمع شیخ و اینکه نهی را علیرغم اینکه دال بر حرمت است، دال بر کراهت گرفته است، گفته شده

است:

«و ظاهر المصنّف و صاحب الجواهر تبعاً للخلاف و المنتهی و غیرهما حمل أخبار المنع علی الکراهة لا الحرمة،

و هذا خلاف ظاهر النهی، إلّا أن یقال: إنّ مرسله ابن أبی عمیر حیث اشتملت علی النهی عن تجلیة الوجه بالخرق

أیضاً معللاً بما لا یناسب إلّا الکراهة و لا یلتزم بحرمة أحد صار هذا قرینة علی حمل ما بعدها أیضاً علی الکراهة

لوحدة السیاق. و کذا مرسله الفقیه، حیث منعت عن المشاركة، مع وضوح أنّ المشاركة و أخذ الأجرة علی العمل

المباح جائزان بلا إشکال، فمساقها مساق الکراهة. و قوله فی روایة عبد الله بن الحسن: «و إن کان شعراً فلا خیر

فیه» أیضاً لا یرتفع منه أزید من الکراهة.»^۱

۳. برخی از بزرگان فرمودند:

«أنّ المتبادر من الشعر المنهی عنه هو شعر إنسان آخر أو شعر امرأة أخرى، و أمّا شعر المعز مثلاً فلا وجه للمنع

عنه و لا کراهة فیه، لوضوح عدم الفرق بین الصوف المجاز و بین شعر الحيوانات الطاهرة المحلّلة اللحم، فما دلّ

علی المنع عن الوصل بالشعر ینصرف إلى شعر إنسان آخر، اللهم إلّا أن یقال: إنّ الشعر مطلقاً قابل لأن یقع به

التدلیس، و هذا بخلاف مثل الصوف و الأبریسیم و نحوهما، و علی هذا فیشمل المنع للوصل بشعر نفسها أیضاً.



۱. دراسات، ج ۲، ص: ۴۷۷



و كيف كان فالمنع عن الوصل بشعر الإنسان، إمّا لكونه في معرض التدليس به، أو لشبهة النجاسة من جهة احتمال كونه ميتة كما يظهر من بعض كلمات العامة، أو من جهة كونه من أجزاء ما لا يؤكل لحمه فلا يجوز الصلاة فيه، أو لكونه من امرأة أجنبية فيحرم على زوجها و محارمها النظر إليه.»^۱

توضیح:

۱. وقتی روایت می‌گوید «شعر» متبادر از آن موی انسان است.
 ۲. موی بز یا حیوانات دیگر را نمی‌توان محکوم به حرمت یا کراهت دانست چراکه فرقی با پشم ندارد.
 ۳. پس ادله‌ای که از وصل منع کرده است، به موی انسان منصرف است.
 ۴. البته ممکن است بین موی حیوانات با پشم فرقی بگذارند و بگویند مو باعث تدلیس می‌شود ولی پشم چنین نیست.
 ۵. در هر صورت منع از «وصل موی انسان» می‌تواند ناشی از یکی از ادله ذیل باشد:
 - الف) در معرض تدلیس است.
 - ب) ممکن است به جهتی که میته است، نجس باشد.
 - ج) اجزاء ما لا یوکل لحمه در نماز جایز نیستند.
 - د) متعلق به زن اجنبیه است و دیدن آن برای شوهر زن و محارمش حرام است.
۴. بر چهار وجهی که بخواهد «منع از وصل موی انسان» را توجیه کند، اشکال شده است:
- «أمّا صدق التدلیس فینحصر فیما إذا كان فی مقام بیع الجاریة أو تزویج المرأة، فلا کلیة له. و أمّا النجاسة فممنوعة عندنا، إذ لا نلتزم بها إلّا فی الأجزاء المبانة التي لها حياة، و نمنع أيضا عدم جواز الصلاة فی أجزاء الإنسان و إن حرم لحمه، لانصراف عنوان ما لا یوکل لحمه إلى غیر الإنسان.
- نعم یتقی شبهة كونه من أجنبية إذا فرض كونه منها لا من أمّ الزوجة مثلا، فهل حرمة النظر إلى شعر الأجنبية تجری مع إباتته منها مطلقا أو لا تجری كذلك، أو یفصل بین ما إذا عرف صاحب الشعر و ما إذا لم یعرف؟»^۲

توضیح:

۱. «الف» باطل است چراکه تدلیس مربوط به بیع و تزویج است پس نمی‌تواند دلیل نهی از مطلق وصل باشد.

۱. دراسات، ج ۲، ص: ۴۷۶

۲. دراسات، ج ۲، ص: ۴۷۶



۲. «ب» باطل است چراکه اجزائی که «لا تحله الحیة» هستند اگر از انسان جدا شدند نجس نیستند.
۳. «ج» باطل است چراکه نماز در اجزاء انسان باطل نیست توجه شود که درست است که انسان لغة «مالا یؤکل لحمه» است ولی این عنوان از انسان منصرف است.
۴. اما «د» اولاً: این دلیل عرفاً در مورد موی اجنبیه است ولی اگر موی «مادر زن» باشد بر شوهر دیدنش حرام نیست.
۵. ثانیاً: باید بررسی کرد که آیا نگاه به موی اجنبیه مطلقاً حرام است (حتی وقتی جدا شده باشد) یا در این صورت حرام نیست و یا قائل به تفصیل شویم و بگوئیم اگر صاحب مو را می‌شناسیم حرام است والا حلال است.